

گاه که نزدیک به پانصد تاجر مغولی با اجناس و امتعه نفیس از قبیل طلا و نقره و ابریشم و ... به شهر «اترار» رسیدند. غایرخان فرمانروای اترار به فرمان خوارزمشاه همه تجار به جز یک تن را به قتل رسانید. آن یک تن نزد چنگیز رفت و صورت واقعه را به شرح مطرح ساخت. چنگیز فرستادگانی به دربار خوارزمشاه فرستاد و تسلیم غایرخان را به فرستاده او از سلطان درخواست کرد که چون خوارزمشاه به تسلیم او تن در نداد، حتی فرستادگان چنگیز را نیز کشت.

در پاییز سال ۶۱۶ هجری قمری، چنگیزخان با سیل قوم وحشی مغول به اترار تاخت و شهرهای ماوراءالنهر را یکی پس از دیگری ویران کرد و یکی از هولناک‌ترین کشتارهای جمعی را در این سرزمین رقم زد. در این یورش ویرانگرانه شهرها و قلعه‌ها و مسجدها و خانه‌ها به تلی از خاک بدل شد و به آتش کشیده شد و شهری و روستایی از دم تیغ گذشت.

در این فضای خون‌آلوده از قتل‌ها و سوخته از آتش زدن‌ها و رعب و وحشت گرفته از غارت‌ها و بی‌فرهنگی‌ها، فرزندان از تبار ایرانیان سرفراز برای اثبات مقاومت معنوی مردم و اعلام وجود ملتی که موج‌های وحشتناک این قسم سیل‌ها را در طول قرون پشت سرگذاشته‌اند ظهور کردند. آنان پیاخاستند تا آثار تاراج ویرانگران را با تکیه به دانش و کاردانی خود در اندک مدتی از میان بردارند و حتی فرمانروایان این قوم وحشی را به سوی و سمت دانش و هنر و اندیشیدن فراخوانند. یکی از این قیام‌کنندگان برای نجات جامعه ایرانی، فیلسوف و ریاضی‌دانان و طبیب و حکیم - محمد بن حسن طوسی ملقب به خواجه نصرالدین - است.

او در سال ۵۹۷ در طوس ولادت یافت. اصلش را از جهود ساوه یا قم دانسته‌اند. پدرش فقیه و عالم بود و نصرالدین تحت نظر او تربیت شد و



## خواجه نصیر طوسی، فیلسوف متکلم یا متکلم فیلسوف؟

♦ پریش کوششی

در سال ۶۲۱ با فرستادن هیأتی به دربار چنگیزخان مغول، باب روابط دوستانه با چنگیزخان را گشود و مراودات سالم میان قلمرو حکومت چنگیزی و سلطنت خوارزمشاهی برقرار شد و حرکت کاروان‌های تجاری در راه‌ها به گونه‌ای مداوم چشمگیر گشت تا آن

اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران خواجه نصیرالدین:

در اوایل سده هفتم هجری، غارتگران وحشی تاتار پای غارت و کشتار در سرزمین ایران نهادند. این داستان از آنجا آغاز شد که سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه (۵۹۶ - ۶۱۷ هـ ق)

ایگی «ایچی» و حسام الدین شامی را می‌توان نام برد. مهمترین نتیجه علمی رصدخانه مراغه، تألیف کتاب مشهور زیج ایلخانی به پارسی بود. این کتاب دارای چهار مقاله است و حسن حسین بن محمد نیشابوری قمی معروف به «نظام» شرحی به فارسی بر آن نوشت.<sup>۱</sup>

#### نثر در زمان خواجه

با به قدرت رسیدن ایلخانان، ایران مرکز حکومت شد و حاکمان و دبیران و مدیران امور در عراق و الجزیره و روم، از ایران تعیین شدند و یا تحت فرمانروایی دولتمردان ایرانی درآمدند و ناگزیر زبان دیوانهای انشاء در این ناحیه‌ها پارسی شد و نامه‌های پارسی، جای رسائل عربی را گرفت. از طرف دیگر چون حاکمان اولیه مغول هیچ یک قدرت اداره امور دیوانی و اداره مملکت‌های تابعه را نداشتند، مجبور شدند وزیران و مستوفیان ایرانی را به کار بگمارند و در نتیجه نه تنها زبان پارسی و انشاء نامه‌ها بدان زبان از میان نرفت، بلکه احتیاج بدان بیشتر از پیش احساس گردید. وضعی که از آغاز قرن ششم به بعد در ایران و آسیای مرکزی و هندوستان ایجاد شده بود و تأسیس دولت‌هایی در آن ناحیه‌ها که برخلاف ایرانیان با زبان و ادب عربی بستگی تاریخی نداشتند، به استقلال زبان و ادب پارسی و جایگزین شدن نثر فارسی به جای عربی یاری کرد، به نحوی که در قرن ششم و آغاز قرن هفتم، شاعران به فارسی شعر می‌سرودند و نویسندگان به پارسی می‌نوشتند و این حالت، هرچه به قرن هفتم و به حمله مغول نزدیکتر می‌شد شدت بیشتری می‌یافت. در این دوره در انواع مختلفی از ادب، داستان‌های قهرمانی، قصه‌ها و حکایات، کتاب‌های رجال ادب و تصوف و سیاست و علم و حکمت، تاریخ‌های عمومی و منطبق، ریاضیات و نجوم، موسیقی و اخلاق و لغت و... کتاب‌های متعدد تألیف شد و اگرچه بر تنوع آثار متثور پارسی در این عهد نسبت به قرن ششم و آغاز قرن

هزار کتاب ترتیب دهد و زیجی بسازد. هلاکو هزینه‌های آن را از محل اوقاف ممالک ایلخانی تعیین کرد و قسمت عمده آلات نجومی را که از اینجا و آنجا به چنگ آورده بود در اختیار خواجه گذاشت تا به رصدخانه مراغه انتقال دهد....

خواجه از آشنایان به صنعت نجوم و تنجیم برای همکاری در کار رصد به مراغه دعوت کرد. به این ترتیب آرزوی دیرین خواجه برای بستن رصد و استنباط زیج تحقق یافت.<sup>۲</sup>

#### خواجه نصیر در هماهنگ

کردن فلسفه و کلام نقش بسیار مهم و قاطعی ایفا نموده است. هرچند پیش از او غزالی و فخر رازی نیز تلاش‌هایی در این راستا انجام داده بودند، اما انصافاً نقش خواجه در تقریب فلسفه و کلام در تاریخ تفکر اسلامی یگانه و بی‌نظیر است. نقش خواجه نصیر در تحول علم کلام (و فلسفی کردن آن) نیز حائز اهمیت بسیار است

این رصدخانه بعد از فوت خواجه در سال ۶۷۲ بازم از کار نیفتاد و پس از او فرزندان صدالدین علی، اصیل‌الدین حسن و فخرالدین محمد، به ترتیب ریاست این رصدخانه را بر عهده داشتند، اما معلوم نیست بعد از قتل فخرالدین احمد چه کسانی آن را اداره کرده‌اند. در هر حال در سال ۷۴۰ هجری که سال تألیف «نزهة القلوب حمدالله مستوفی» است، این رصدخانه ویران شده بود. از دانشمندانی که در رصدخانه مراغه با خواجه نصیرالدین همکاری داشتند و او خود نام آنان را برده است، مؤیدالدین العرضی، فخرالدین مراغه‌ای، فخرالدین خلاطی و نجم‌الدین دبیر و از کسانی که بنا بر نقل الکتبی در آنجا کار می‌کردند، شمس‌الدین شروانی، شیخ کمال‌الدین

از کودکی به تحصیل دانش‌های شرعی، ادبی و عقلی پرداخت و در آغاز جوانی برای تکمیل دانش خود به نیشابور رفت. از استادان او «الکتبی»، «معین‌الدین سالم بن بدران» و «کمال‌الدین بن یونس الموصلی» و «فریدالدین داماد نیشابوری» را ذکر کرده‌اند.<sup>۳</sup>

تازه به مرزهای بیست سالگی رسیده بود که سیل بنیان کن مغول به سوی ماوراءالنهر و خراسان سرازیر شد. خواجه از بیم جان و به دعوت محتشم قهستان به یکی از قلعه‌های اسماعیلیان رفت. قلاع اسماعیلیه به جهت استحکام از هجوم مغولان در امان بود. خواجه پس از مدتی به قلعه «میمون دز» نقل مکان کرد و تا سال ۶۵۴ هجری قمری به اضطراب در این قلعه‌ها ماند. محصول اقامت او در قلعه‌های اسماعیلیان، تألیف بسیاری از کتاب‌های اوست که برخی از آنها را به نام بزرگان و محتشمان این قلعه‌ها اهدا کرده است.

وقتی که هلاکوخان (۶۱۴-۶۶۳) از سوی برادر خود مأموریت فتح بغداد یافت در سر راه خود دژهای اسماعیلیان را یکی پس از دیگری گشود و به تلی از خاک مبدل کرد.

خواجه و جمعی از بزرگان در اول ذی قعدة سال ۶۵۴ به خدمت هلاکو پیوستند. خواجه با درایت خاص خود به زودی نظر ایلخان را به خود جلب کرد و در اندک زمانی مستشار مورد اعتمادی برای هلاکو شد. خواجه با این حال مجامع علمی و فرهنگی را از یاد نمی‌برد.

هلاکو پس از فتح بغداد قسمتی از غنایم به دست آمده از خانه‌های مردم و دستگاه‌های دولتی و دربار خلیفه را نزد برادرش نکوقان فرستاد و بخشی دیگر را در کاخی باشکوه در جزیره کبودان (واقع در دریاچه ارومیه) که به فرمان او ساخته بودند گذاشت. سپس مراغه را مقر اقامت خود قرار داد تا خواجه در شهر مراغه رصدخانه‌ای بسازد و در آن کتابخانه‌ای عظیم، متجاوز از چهارصد

هفتم چندان افزوده نشد، لیکن شماره تألیف‌ها نسبتاً افزایش یافت.<sup>۱</sup>

خواجه همه جا درصدد ترجمه ترکیبات و تعبیرات علمی به فارسی نبود، بلکه به استعمال در این ابواب که میان علمای عهد رواج داشت اکتفا می‌کرد، با این حال در آثارش ترکیبات فارسی یا تعبیراتی که ترجمه‌های درست و دلپذیری از تعبیرات علمی عربی باشد کم نیست.<sup>۲</sup>

علاوه بر اینها از وی آثار خوبی به نظم پارسی بازمانده است. شعرهای او مجموعاً به هفتصد بیت بالغ می‌شود که در کتاب «احوال و آثار خواجه نصیرالدین» تألیف مدرس رضوی و مقاله مرحوم سعید نفیسی در یادنامه خواجه نصیرالدین - تألیف استاد ذبیح‌الله صفا - نوشته شده است. کمال زنجانی نیز به خواجه طوسی ارادت داشته و در مدح خواجه قصیده‌ای گفته است که تنها مطلع آن قصیده را نقل می‌کنیم:

در زرنشانم این سخن همچون زر خویش  
شاید تماش گوش کنی همچون گوشوار  
سر دفتر خلاصه عالم نصیر دین  
کز چرخ بر تراست به رفعت هزار بار  
در صد هزار نیاید یکی چوتو  
در شش سوی زمانه تأثیر هفت و چار  
**خواجه و علم کلام و منطق و حکمت**

اگر چه در قرن هفتم و هشتم، متکلمین سنی و شیعه هر دو در میدان بودند، اما این دوره را باید دوره واقعی تألیف کتاب‌های کلامی شیعه و تدوین این علم دانست. در رأس متکلمان شیعه در این دوره خواجه نصیرالدین طوسی می‌باشد که صاحب کتاب موجز و پرمغز «تجريد الکلام» یا «تجريد العقاید»، «اعتقادات» و کتابی به فارسی به نام «اثبات واجب» است. در این عهد موضوع تألیف کتاب از نظر درسی بسیار مورد توجه بود و این امر موجب شد که تلخیص کتاب‌ها و نوشتن شرح و حاشیه بر آنها و تألیف کتاب‌های مختصر و متوسط و مفصل در

دانش‌های گوناگون متداول شود. این دوره، دوره توفیق و بیرون آمدن قطعی از بحث‌های طولانی و خودداری از مراجعه و استناد بر تألیف‌های گوناگون عالمان قدیم و روی آوردن به متن‌های خاصی برای تعلیم و تعلم بود. در سال ۶۴۵ خلیفه به مدرسان مدرسه مستنصریه فرمان داد که چیزی از نوشته‌های خود را بر طلاب نخوانند، بلکه کلام مشایخ را برای حفظ ادب نسبت به آنان و از راه تبرک به شاگردان بیاموزند.

### بی‌تردید خواجه نصیرالدین

طوسی یک فیلسوف است. این مسأله نیز مسلم است که وقتی شخص با دید عمیق فلسفی به مسائل می‌نگرد، طرز تلقی و اسلوب سخن او با اشخاصی که با این نحوه نگرش بیگانه‌اند تفاوت پیدا می‌کند. وقتی گفته می‌شود غالب متکلمان پیش از خواجه نصیرالدین طوسی با فلسفه بیگانه بوده‌اند مقصود این نیست که این جماعت با آثار فلاسفه هیچ‌گونه آشنایی نداشته‌اند. زیرا بسیاری از این متکلمان از برخی پراهمین فلسفی برای اثبات مقاصد خود استفاده کرده و حتی اصطلاحات خاص فلسفی را نیز در آثار خود به کار برده‌اند

به این ترتیب دایره تدریس محدود گردید و از آزادی عقیده مدرسان کاسته شد و سبب گردید که شرح‌ها و تلخیص‌های متعددی درباره کتاب‌های متقدمان تدوین شده و برای تدریس به کار رود.

در این دوره خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین شیرازی و امثال آنان سرگرم تألیف کتاب‌های ملخص به روشی بودند که در مجامع علمی به کار تعلیم آید. این دو قرن دوره تدوین

کتاب‌های درسی در همه شاخه‌های علم منطقی - مانند آداب بحث و مناظره و جدل و دیگر باب‌های این علم - است. خواجه به عنوان بزرگترین دانشمند این رشته - و صاحب کتاب اساس الاقتباس - در این فن به زبان فارسی استحکام بخشید. این کتاب که در سال ۶۴۲ تألیف شد به وسیله رکن‌الدین محمد بن علی فارسی استرآبادی به زبان عربی ترجمه شد. علاوه بر این، خواجه دو کتاب تجرید و مقولات عشر را در علم منطقی به زبان فارسی نگاشت.

خواجه پیش‌آهنگ بزرگ فلسفه مشاء و استوارکننده ستون‌های آن در این زمان است. وی بزرگترین کسی است که در روزگار مقارن حمله مغول و در میان غوغای تعصب‌های عالمان دینی اسلام بر ضد علوم عقلی، تربیت شد. بزرگترین کار او در حکمت، تأیید و تسجیل حکمت بوعلی سینا است و برای این کار به شرح مشکلات اشارات بوعلی و اثبات مباحث‌های آن همت گماشت و بسیاری از اعتراض‌ها و ایرادهای امام‌المشککین (فخرالدین محمدبن عمر رازی م ۶۰۶) بر کتاب‌های اشارات و التبیهاات بوعلی را رد کرد و کتاب خود را حل مشکلات اشارات نامید. وی علاوه بر شرح اشارات کتاب‌های حکمی دیگری به پارسی و عربی دارد، از آن جمله است: اقسام الحکمه، بقاء النفس، جبر و اختیار، ربط الحادث بالقدم، روضه القلوب، اخلاق محتشمی، اخلاق ناصری، شرح اثبات عقل، العلل و المعلولات، العلم الاکتسابی، کیفیه صدور الموجودات.<sup>۳</sup>

دکتر دینانی - فیلسوف معاصر - درباره شخصیت خواجه نصیر چنین می‌گوید:

«خواجه نصیرالدین طوسی از جمله شخصیت‌های بسیار برجسته و بزرگی است که در تاریخ علوم و فرهنگ اسلامی به اندازه لازم مورد توجه قرار نگرفته است. بسیاری از محققان از نقش عمده و اساسی این اندیشمند بزرگ در

این جماعت با آثار فلاسفه هیچ‌گونه آشنایی نداشته‌اند. زیرا بسیاری از این متکلمان از برخی براهین فلسفی برای اثبات مقاصد خود استفاده کرده و حتی اصطلاحات خاص فلسفی را نیز در آثار خود به کار برده‌اند.<sup>۱۱</sup>

مهمترین شأن فلسفی خواجه شاید احیای حکمت مشاء و پاسخ به شبهات فخر رازی بوده است. ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود، تشکیک فخر رازی را در مسائل فلسفی به عنوان تضعیف مبانی فلسفی و دفاع از دین معرفی می‌کند و چنین می‌گوید: «در اثر گذشت زمان در اصول دین که عبارتند از: ایمان به خدا، فرشتگان، کتب آسمانی و پیامبران و ... بدعت‌هایی به وجود آمد و بعضی به پیروی از آیات متشابه، قائل به تجسم شدند و بعضی صفات معانی - همچون علم و قدرت و اراده و ... - را نفی کردند و «ابوالحسن اشعری» در رد این بدعتها به ادله عقلی متوسل شد، لیکن متأخرین با این روش تحت عنوان عدم سازگاری فلسفه با دین مخالفت نمودند که نخست: آنان غزالی بود، سپس گروهی در این روش از او پیروی کردند که از آن جمله است امام فخر رازی»<sup>۱۲</sup>.

البته فخر رازی نیز حاملا با اشعری موافق نیست و در جاهایی با او محاذات می‌نماید. به طور مثال در کتاب «محصل» چنین می‌گوید: «ابوالحسن اشعری و پیروانش بر این عقیده‌اند که حق تعالی به صفت بقاء باقی می‌باشد و صفت بقاء را هم زاید بر ذات حق تعالی می‌دانند. امام‌الحرمین با او مخالفت نموده و عقیده او را باطل معرفی کرده است و چون رجحان بقاء وجود حق تعالی را معلول علتی دانستن، محال است»<sup>۱۳</sup>.

اما شهرزوری، تشکیکات فخر رازی را به علت بلندپروازی و جاه‌طلبی او می‌داند و معتقد است که امام فخر قادر به درک معانی بلند حکمت نبوده است، اما به شرح و تفسیر سخنان حکماء

و در این مورد، منظور شیوه‌ای جدالی است که امکانات جدل فیلسوفان یونانی را به خدمت مفاهیم دینی قرآن و حدیث درمی‌آورد. صرف متکلم، نماینده بارز خداشناسی ظاهری است. با این وجود، موضوع دینی واحدی می‌تواند از دیدگاه ظاهری کلام و نیز با استفاده از امکانات حکمت عرفانی مورد بحث قرار گیرد که الهیات صوفیانه نمونه‌های بارزی از آن را عرضه کرد. اندیشمندی واحد که به بحث در مفاهیم اکتفا می‌کند می‌تواند توانایی‌های متکلم، فیلسوف و عارف را یک جا در خود داشته باشد. در تشیع اغلب وضع چنین است و نخستین دلیل آن را می‌توان در تعلیمات امامان معصوم - علیهم السلام - پیدا کرد. نصیرالدین طوسی یک مورد از این وضعیت به شمار می‌رود»<sup>۱۴</sup>.



در کتاب «ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام» درباره بعد فلسفی خواجه نصیر چنین می‌خوانیم: «بی‌تردید خواجه نصیرالدین طوسی یک فیلسوف است. این مسأله نیز مسلم است که وقتی شخص با دید عمیق فلسفی به مسائل می‌نگرد، طرز تلقی و اسلوب سخن او با اشخاصی که با این نحوه نگرش بیگانه‌اند تفاوت پیدا می‌کند. وقتی گفته می‌شود غالب متکلمان پیش از خواجه نصیرالدین طوسی با فلسفه بیگانه بوده‌اند مقصود این نیست که

گسترش علوم و معارف اسلامی یا غافل مانده یا تغافل کرده‌اند. خواجه طوسی از جمله اندیشمندانی است که در انواع مختلف علوم زمان خود مهارت داشته و درباره مسائل بسیاری از این علوم کتاب نوشته است. او علاوه بر احاطه و تسلطی که به فلسفه و منطق و کلام داشت در علوم ریاضی، نجوم و هیأت نیز صاحب‌نظر بود. ساختن رصدخانه مراغه که از مشهورترین رصدخانه‌های جهان در آن زمان شناخته می‌شود از جمله کارهای خواجه در زمینه این گونه از علوم محسوب می‌شود. خواجه طوسی در وادی اخلاق و عرفان سالک بود و از علم اجتماع و سیاست به خوبی آگاهی داشت»<sup>۱۵</sup>.

خواجه نصیر خود در اهمیت معرفت فلسفی چنین می‌گوید: «آن کس که از عهده شناخت حکمت

- حکمت نظری و عملی - برآید فاضلترین مردم است، کسی که از آن بی‌بهره شد به مرتبه متفلسفین از مقلدین که از اراذل ناساند، سقوط نموده است»<sup>۱۶</sup>.

خواجه همچنین درباره اهمیت عقل چنین می‌نویسد: «در حکمت چون هم با عقل بمعارضه برمی‌خیزد، بر شخص ناظر بر مسائل حکمی، لازم است که عقلش از تجربه بیشتر بهره‌ور باشد و ذهن او تصفیه بیشتر یافته و اندیشه‌اش از دقت کافی برخوردار باشد»<sup>۱۷</sup>.

خواجه نصیر در هماهنگ کردن فلسفه و کلام نقش بسیار مهم و قاطعی ایفا نموده است. هرچند پیش از او غزالی و فخر رازی نیز تلاش‌هایی در این راستا انجام داده بودند، اما انصافاً نقش خواجه در تقریب فلسفه و کلام در تاریخ تفکر اسلامی یگانه و بی‌نظیر است. نقش خواجه نصیر در تحول علم کلام (و فلسفی کردن آن) نیز حائز اهمیت بسیار است.

هانری کوربن - فیلسوف و مستشرق معاصر فرانسوی - در این باره چنین می‌نویسد: «کلام شیعی نیز وجود دارد

پرداخته و در اثر کجی ذهن و عدم فهم کلمات حکمای پیشین، تشکیکات واهی بر آنان وارد کرده است.<sup>۱۰</sup>

فخر رازی خود انگیزه دیگری را در تشکیکاتی که بر کلمات بوعلی در حکمت وارد نموده چنین یادآوری می‌نماید: «در تفسیر الفاظ و عبارات و اشارات بوعلی، بر خود عهد بسته بودم و خود را ملتزم نموده بودم چنانچه در اثناء تفسیر، به فوائد و نکات سودمندی دست یافتم دیگران را نیز آگاه نمایم که من به مطالبی اطلاع یافته‌ام که حکماء پیشین را بر آنها آگاهی نبوده است، اگر چنین عهدی بر خود بسته بودم، اقدام به اعتراض نمی‌نمودم و در طرح این گونه اعتراضات عمرم را تضييع نمی‌کردم».<sup>۱۱</sup>

در وصیتنامه‌اش هم می‌گوید: «کتب علمی چندی تصنیف نموده‌ام و در آنها اعتراضات بسیاری بر حکماء پیشین وارد کرده‌ام که اگر کسی نظرش بر آن اعتراضات افتاد، و آن اعتراضات مورد پسند او واقع گردید و آنها را سودمند یافت، مرا به دعای خیر یاد کند و اگر آنها را سودمند نیافت، از گفتار بد نسبت به من خودداری کند، چون قصدم توسعه بحث و تشحیذ خاطر دانش دوستان بوده است».<sup>۱۲</sup>

لیکن خواجه نصیر در مواردی از شرح اشارات خود، ضمن پاسخ به اعتراضات فخر رازی یادآوری می‌شود که همه اعتراضاتی که فخر رازی بر بوعلی وارد نموده از خود او نیست، زیرا در بعضی از موارد متأثر از ابوالبرکات بغدادی است. از جمله در مسأله صدور کثیر از واحد،<sup>۱۳</sup> و در مسأله بقاء نفس ناطقه،<sup>۱۴</sup> و در مسأله حرکت قسری.<sup>۱۵</sup> گاه هم می‌گوید فخر رازی متأثر از شرف‌الدین محمد مسعودی است.<sup>۱۶</sup> و گاه هم می‌گوید فخر رازی متأثر از عبدالکریم شهرستانی است.<sup>۱۷</sup> و گاه هم می‌گوید متأثر از شیخ شهاب‌الدین سه‌روردی است و گاه هم فخر رازی متأثر از خود بوعلی است.

خواجه در مقدمه شرح اشارات، انگیزه خود را در پاسخ به اعتراضات فخر رازی چنین بیان می‌کند: «قصدم از شرح بر اشارات بوعلی، پاسخ به اعتراضاتی است که امام فخر رازی در شرح بر اشارات بوعلی، در رد بر بوعلی افراط نموده و در نقض قواعد او از حد اعتدال گذشته است، در واقع شرحی که بر اشارات نوشته همان گونه که بعضی گفته اند جرح است نه شرح».<sup>۱۸</sup>

**خواجه در مقدمه شرح اشارات، انگیزه خود را در پاسخ به اعتراضات فخر رازی چنین بیان می‌کند: «قصدم از شرح بر اشارات بوعلی، پاسخ به اعتراضاتی است که امام فخر رازی در شرح بر اشارات بوعلی وارد نموده است، چه او در اثناء شرح، در رد بر بوعلی افراط نموده و در نقض قواعد او از حد اعتدال گذشته است، در واقع شرحی که بر اشارات نوشته همان گونه که بعضی گفته اند جرح است نه شرح»**

در موردی هم خواجه تصریح می‌کند که پاسخ به اعتراضات فخر رازی واجب است، در مسأله عدم زیادتی وجود حق تعالی بر ماهیتش - که فخر رازی وجود حق تعالی را زاید بر ماهیت او معرفی می‌کند و می‌گوید ماهیت حق تعالی علت وجود او جل ذکره می‌باشد - خواجه پس از ابطال عقیده او می‌گوید: «كان التنبیه علی مزال اقدامه واجباً لثلاً عقائد المبتدئين بافتقار اثره» آگاه نمودن مبتدئین به لغزش افکار او واجب است تا عقاید آنان را در اثر پیروی از او فاسد نگرداند».<sup>۱۹</sup>

بنابراین خواجه انگیزه خود را در پاسخ به تشکیکات فخر رازی چنین بیان نموده است که گفته شد. برای خواجه در مسائل فلسفی آراء متخالفی است، مثلاً

در حقیقت جسم، در مورد هیولی، گاه دلیل بر اثبات وجود هیولی ارائه می‌دهد و گاه هم بر دلیل اثبات آن خدشه وارد می‌کند و در مورد قاعده الواحد و ... که خواجه در کتب فلسفی خود در آن مسائل، نظر فلاسفه را تأیید کرده است و در کتب کلامی خود، در همان مسائل از متکلمین جانبداری نموده است. البته اختلاف آراء یک فرد در یک مسأله می‌تواند به جهات مختلف باشد یا به اعتبار مختلف باشد.

استاد مدرس رضوی در کتاب «احوال و آثار خواجه» در مورد رفع اختلاف آراء خواجه چنین می‌گوید: «عقاید خواجه را باید بیشتر در کتب کلامی آن بزرگوار خصوصاً در کتاب تجرید الاعتقاد جستجو کرد، چه خود او در ابتدای این کتاب می‌گوید: این کتاب را به بهترین اسلوب، ترتیب و تنظیم نمودم و آنچه را که به دلیل بر من ثابت شده و معتقد خویش قرار داده‌ام در این کتاب درج کرده‌ام»<sup>۲۰</sup>، اما در شرح اشارات با آن که از کتب مهم فلسفی او است نمی‌توان آراء او را بدست آورد چه در ابتدای آن ملتزم شده که فقط شارح باشد، نه جارح و فقط مقصود شیخ را در آن کتاب به بیان رسا توضیح داده باشد».<sup>۲۱</sup>

اما حاجی ملاهادی سبزواری بیان دیگری دارد که به واقع نزدیک است و آن این که نظر صحیح خواجه را باید از کتب فلسفی او بدست آورد، آنچه در کتب کلامی خود با فلاسفه مخالفت نموده به لحاظ این بوده که به عنوان یک متکلم سخن گفته و رعایت حال آنان را نموده است که عبارت وی چنین است: «علی انه بما هو متکلم یتکلم هکذا»<sup>۲۲</sup> یعنی بعنوان یک متکلم سخن گفته است، نه آن که سخنش صرف نظر از این عنوان باشد و عبدالرزاق لاهیجی هم در «شوارق الالهام» نظیر قول حاجی سبزواری سخن گفته است، به این عبارت: «و اتما ذهب فی هذالکتاب الی نفی الهیولی لانه اوفق بقواعد الکلام»<sup>۲۳</sup>

موجود بالضرورة فان كان واجباً فهو المطلوب و إن كان ممكناً إفتقر إلى مؤثر موجود بالضرورة فذلك المؤثر إن كان واجباً فالمطلوب و إن كان ممكناً إفتقر إلى مؤثر موجود فإن كان واجباً فالمطلوب و إن كان ممكناً تسلسل أو دار و قد تقدم بطلانها.

شکی نیست که در خارج موجودی بالضرورة و بالوجدان هست. این موجود اگر واجب لذاته باشد، پس مطلوب ثابت است و اگر ممکن باشد، نیاز به موجد دیگر دارد. اگر آن موجود مؤثر، واجب باشد پس مطلوب حاصل است و اگر ممکن باشد، قطعاً نیاز به موجود مؤثر دارد. اگر آن موجد، واجب باشد مطلوب ثابت و اگر ممکن باشد تسلسل یا دور لازم می‌آید و بطلان این دو فرض قبلاً بیان شد.

ب. امتناع بقای معلول بدون علت بین حکما و بسیاری از متکلمین این اختلاف هم ملاحظه می‌شود که آیا معلول بعد از وجودش باز هم نیازمند به علت موجد هست یا خیر اکثر متکلمین قائلند که علت موجد به هیچ وجه در بقاء مؤثر نخواهد بود و حتی بعضی چنین گفتند:

لو جاز للواجب العدم لما ضر عدمه وجود العالم  
اگر بر واجب عدم روا باشد، عدم او زیانی به وجود عالم نرساند.

مثال به بنا و ساختمان آورده‌اند، که بنا علت موجد ساختمان است و پس از مرگش، باز ساختمان به حال خود باقی است.

حکما در این خصوص معتقدند که معلول بعد از پیدایش باز هم نیازمند به علت موجد می‌باشد، زیرا مناط و ملاک نیاز معلول به علت، امکان ذاتی معلول است و این امکان در تمام مراحل - چه در حدوش و چه در بقایش - هست. بنابراین ملاک نیاز همیشه وجود دارد، پس نیاز معلول به علت نیز همیشه باقی است و محال است که معلول بدون علت باقی باشد.

جزئی از مباحث آن. دیگران بدون توجه به این مطلب، به پیروی از ارسطو آن را در منطق آورده‌اند.

۶. علم حق تعالی، علم حضوری است، نه حصولی - که همان اعتقاد حکماء اشراق است.

۷. «مکان» عبارت از «بعد» است - یعنی امتدادی است دارای طول و عرض و عمق، مانند درون کوزه که مکان برای آب است - خواجه در «تجريد الکلام» می‌افزاید آن علانم که برای «مکان» گفته شده با بعد مطابقت دارد که عبارتند از: متمکن بتواند در مکان استقرار یابد. دیگر آن که ابعاد متمکن، با ابعاد مکان برابر باشد.

البته این ابعاد سه جانبه یا فضای خالی و بعد مقطور، همان خلأ است که خواجه خلأ را باطل می‌داند.

در اینجا می‌توان به دو مورد از نظرات فلسفی خواجه نصیر اشاره کرد:

الف. برهان امکان و وجوب خواجه نصیرالدین طوسی برهان امکان و وجوب

این سینا را چنین تقریر می‌نماید:  
الموجود إن كان واجباً و إلا استلزمه لاستحالة الدور و التسلسل.

علامه حلی در شرح این تقریر می‌نویسد:

والدلیل علی وجوده إن تقول هنا

یعنی خواجه در کتاب تجريد الکلام نفی هیولی نموده است، از این جهت بوده که با قواعد علم کلام موافق‌تر بوده است، کتاب تجريد الکلام خواجه که در علم کلام است، آن را طبق روش اخلاقی خود آنچه مساعد با نظر متکلمین بوده مورد توجه قرار داده است، یعنی مسائل را صرف نظر از شرایط و مقتضیات زمانی عنوان نکرده است هرچند که مخالف با معتقدات خاصه او بوده است. این سخن حاجی و لاهیجی با سبک کار خواجه سازگار است.

می‌توان نظرات خاص خواجه نصیر را در فلسفه چنین فهرست نمود:

۱. منطق علم است.  
۲. دلالت لفظ بر معنی، تابع قصد و اراده است.

۳. تعریف مرکب از جنس و فصل که برخلاف ترتیب طبیعی باشد، رسم است نه حد.

۴. در عکس مستوی، شرط بقاء فقط صدق فقط در صحت عکس کافی است و شرط بقاء کذب لازم نیست.

۵. مقولات عشر از مباحث منطقی نیست. در «شرح منطق اشارات» می‌گوید:

«معلم اول - ارسطو - تعلیم خود را از مقولات عشر آغاز نموده، آن را شبیه مصادره برای علم منطق قرار داده، نه

به عبارت دیگر، همان گونه که وجود معلول به دلیل «ممکن» بودن نیازمند علت است، بقای آن نیز به همان دلیل به علت نیاز دارد. متکلم بزرگ شیعه خواجه نصیر طوسی که از مبانی فلسفی در مباحث بسیار استفاده کرده است، مسأله‌ای را به این عنوان که «ممکن در بقایش محتاج به علت است» در فصل دوم از مقصد اول کتاب شریفش مطرح کرده و می‌فرماید: **والممكن الباقي مفتقر الى المؤثر لوجود علته.**

ممکن الوجود در بقایش به مؤثر نیازمند است، چون علت نیاز ممکن به واجب هنوز موجود است.<sup>۱۱</sup>

مرحوم علامه حلی در شرح این عبارت می‌نویسد:

ذهب جمهور الحكماء و المتأخرون من المتكلمين إلى أن الممكن الباقي محتاج إلى المؤثر وبالجملة كل من قال بأن الامكان علة تامة في احتياج الاثر إلى المؤثر حكم بأن الممكن الباقي مفتقر إلى المؤثر والدليل عليه أن علة الحاجة إنما هي الامكان و همزوا لازم للماهية ضروري للزوم فهي أبدا محتاجة إلى المؤثر لأن وجود العلة يستلزم وجود المعلول.<sup>۱۲</sup>

جمهور حکما و متأخرین از اهل کلام قائلند که «ممکن» به علت و مؤثر نیازمند می‌باشد و به طور کلی هر کس امکان را علت تامة برای نیازمندی اثر به مؤثر بداند، حکم می‌کند به این که ممکن باقی، به مؤثر نیازمند می‌باشد و دلیل بر این مطلب آن است که علت نیاز معلول به علت، امکان است و آن برای ماهیت لازم و ضروری می‌باشد، لذا آن ماهیت همواره به مؤثر محتاج است، زیرا وجود علت، مستلزم وجود معلول می‌باشد.

### خواجه و ریاضیات و نجوم

قرن هفتم و هشتم به برکت وجود خواجه نصیرالدین و گروهی دیگر از مردان معروف، از مهمترین ادوار ترقی ریاضیات و موسیقی و نجوم است. او آثار ریاضی یونانی را از طریق ترجمه‌ها و شرح‌های عربی آنها شناخته و برخی

آثار یونانی را از عربی به فارسی ترجمه کرده و یا به تهذیب آنها پرداخته و یا شرح‌هایی برای آنها فراهم آورده و یا برای آنها تعلیقاتی نوشته است. گفته‌اند که تحریر مجسطی او کاملا به اصل نزدیک است.

جرج سارتن می‌گوید: «شهرت فوق‌العاده خواجه نصیرالدین در وهله اول به خاطر مثلثات او است که اوج مساعی قدما و قرون وسطی را در این جهت ویژه نشان می‌دهد. تألیفات ریاضی او در اکثر مقبولات ریاضی از قبیل حساب و هندسه و جبر و مقابله و مخروطات و کره‌ها و مثلثات و هیات و نجوم و گاه‌شماری است و تذکر این نکته بایسته است که خواجه تنها به خلق آثار در باب ریاضیات بسنده نکرده است بلکه در فلسفه و کلام و مابعدالطبیعه و طب و شاخه‌های مختلف حکمت عملی و اخلاق نیز صاحب آثار ارزنده است.<sup>۱۳</sup>»



علاوه بر زیچ ایلخانی، تحریرهای ریاضی خواجه یعنی تألیف دوباره و خالی از نقصی که از ترجمه‌های نارسا و پیچیده کتاب‌های معتبر یونانی در ریاضیات و نجوم کرده است، مشهور و قابل اهمیت است. از جمله این تحریرها است: ترجمه شرح اوطوقیوس پیتانی بر کتاب الکره و الاستوانه ارشمیدس، تحریر ترجمه کتاب تکسیرالدایره

ارشمیدس، تحریر کتاب الکره المحرکه اوطولوقوس پیتانی، تحریر کتاب مأخوذات ارشمیدس، ترجمه یا تحریر کتاب المفروضات ارشمیدس، تحریر کتاب فی‌الطلوع و الغروب اوطولوقوس، تحریر کتاب المخروطات محمد بن موسی خوارزمی (م ۲۵۹)، تحریر و شرح کتاب اصول هندسه اقلیدوس، تحریر المجسطی بطلمیوس، و بسیاری تحریرهای دیگر از کتاب‌های ریاضی.

خواجه غیر از این تحریرها که همه آنها به زبان عربی است، کتاب‌های معتبر دیگری در نجوم و ریاضیات دارد که قسمت بزرگی از آنها به فارسی است. از جمله این کتاب‌ها بیست باب فی معرفة الاسطرلاب به فارسی، ترجمه و تفسیر ثمره (یا صدکلمه) بطلمیوس به فارسی، رساله معینیه در نجوم به فارسی، حل مشکلات معینیه در نجوم به فارسی، سی فصل در معرفت تقویم به فارسی و عربی، شرح تذکره رساله رد برمصادره اقلیدس در اصول هندسه، کتاب الاسطوانه، رساله در حساب و جبر و مقابله، جامع الحساب، کتاب الظفر در جبر و مقابله، زبده الهیئه به فارسی، زبده الادراک در هیات کتاب تحصیل در نجوم، کتاب البارع در معرفت تقویم، مدخل منظوم فارسی در علم نجوم، رساله منظوم فارسی اختیارات مسیرالقمر، رساله در بیان صبح صادق به فارسی، ترجمه صورالکواکب عبدالرحمن صوفی به فارسی، تذکره نصیرییه در هیات به فارسی.<sup>۱۴</sup>

صد کلمه یا ثمره یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های احکام نجوم است که متن یونانی و عربی آن در دست است و از جمله کتبی بوده است که شارحان قرون اولیه اسلامی ارزش زیادی برای آن قائل بودند، زیرا که بزرگانی چون صوفی رازی و خواجه نصیرالدین طوسی و ... بر آن شرحی نوشته‌اند. این کتاب شرح خواجه نصیرالدین طوسی بر کتاب ثمره بطلمیوس است. وی این شرح را به فرمان هلاکوخان، خواجه شمس‌الدین

- محمد بن محمد جوینی، صاحب دیوان و پسرش بهاءالدین که در آن زمان حکمران اصفهان بود به رشته تحریر در آورده است.
- صد کلمه اگرچه در احکام نجوم است اما خواجه نصیرالدین بعضی کلمات آن را از نظر فلسفی مدنظر قرار داده و به شرح آن پرداخته است. صد کلمه و شرح آن از دانش نجوم امروزی بی بهره است. اما از خلال کلمات آن به نکته‌هایی برمی‌خوریم که می‌توان فهمید که آن احکام زمانی جنبه علمی داشته است. بعضی از این کلمات را که مربوط به علم نجوم است می‌توان با دانش نجوم امروز تطبیق داد.<sup>۴۴</sup>
- پی‌نوشت‌ها:
۱. کتاب مجموعه مقالات همایش سالانه زبان و ادبیات فارسی، مقاله محمد سرور مولایی.
  ۲. تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، جلد ۲، ص ۲۱۳.
  ۳. مجموعه مقالات همایش سالانه زبان و ادبیات فارسی، مقاله محمد سرور مولایی.
  ۴. تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۲۱۳.
  ۵. پیشین، ج ۲، ص ۲۱۳.
  ۶. مجموعه مقالات همایش سالانه زبان و ادبیات فارسی، محمد سرور مولایی.
  ۷. تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۲۱۳.
  ۸. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۲، ص ۲۱.
  ۹. خواجه نصیرالدین طوسی، شرح اشارات، انتشارات حیدری، تهران ۱۳۷۹ هـ، ج ۲، ص ۱.
  ۱۰. همان، ص ۱.
  ۱۱. تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کوربن، ترجمه جواد طباطبایی، ص ۴۵۰.
  ۱۲. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۲، ص ۳۰.
  ۱۳. ترجمه ابن خلدون، به قلم پروین گنابادی، ج ۲، ص ۵۹۳.
  ۱۴. محصل، ص ۱۲۶.
  ۱۵. کنزالحکمه، ترجمه تاریخ‌الحکماء شهرزوری، از ضیاءالدین درّی، ج ۲، ص ۹۵۳.
  ۱۶. شرح اشارات فخر رازی، ج ۱، ص ۱۰۷.
۱۷. ابن اصیبه، طبقات الاطباء، ص ۴۸، المباحث المشرقیه، ج ۲، صص ۵-۳.
  ۱۸. شرح خواجه بر اشارات، ج ۳، ص ۲۴۹.
  ۱۹. همان، ج ۲، ص ۳۷۹.
  ۲۰. همان، ص ۲۲۱.
  ۲۱. همان، ص ۳۲۱.
  ۲۲. همان، ج ۳، ص ۲۶۲.
  ۲۳. همان، ج ۱، ص ۲.
  ۲۴. همان، ص ۴۵۸.
  ۲۵. خواجه نصیر طوسی، تجرید الکلام، نقل از شرح علامه حلی، مطبعه علمیه قم، ص ۵.
  ۲۶. احوال و آثار خواجه، صص ۱۸۴-۱۸۵.
  ۲۷. حاشیه حاجی سبزواری بر سطر ۱۰ از ص ۱۸۴ شرح منظومه.
  ۲۸. شوارق الالهام، ج ۲، ص ۳۲، سطر ۱۸.
  ۲۹. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح استاد حسن زاده آملی، ص ۲۸۰.
  ۳۰. بیان دور و تسلسل: اگر مؤثر مفروض واجب باشد مدعا ثابت خواهد گردید و گرنه آن مؤثر باید ممکن باشد. اگر آن ممکن به ممکن قبلی با واسطه تکیه کند و از آن متأثر شود، دور لازم می‌آید و اگر به ممکن دیگر تکیه کند، نقل کلام به آن ممکن دیگر می‌نمائیم و به همین صورت ادامه پیدا خواهد کرد، بدون این که به واجبی منتهی گردد که لازمه اش تسلسل خواهد بود.
  ۳۱. علامه حلی (ره)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح و تعلیق استاد حسن زاده آملی، مآله ۴۵، ص ۸۱.
  ۳۲. همان، ص ۸۱.
  ۳۳. مجموعه مقالات همایش سالانه زبان و ادبیات فارسی، مقاله محمد سرور مولایی.
  ۳۴. تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۲۱۳.
  ۳۵. شرح ثمره بظلمیوس، جلیل اخوان زنجان، مقدمه.
  - منابع و مأخذ
  ۱. مجموعه مقالات همایش سالانه زبان و ادبیات فارسی، نشر دانشگاه هرمزگان، محمد سرور مولایی.
  ۲. شرح ثمره بظلمیوس در احکام نجوم، خواجه نصیرالدین طوسی، مقدمه: جلیل اخوان زنجان، نشر آینه میراث، چاپ اول.
  ۳. پایان شب سخن سرایی، عبدالله نصری، انتشارات آفتاب توسعه، چاپ اول، بهار ۱۳۸۱.
  ۴. گزیده نثر فارسی، خلیل خطیب رهبر، چاپ کاویان.
  ۵. تاریخ ادبیات ایران، جلد دوم، ذبیح
۱. الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۰.
  ۲. تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کوربن، ترجمه جواد طباطبایی، انتشارات کویر، تهران ۱۳۸۰.
  ۳. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹.
  ۴. بررسی و داوری در مسائل اختلافی میان دو فیلسوف اسلامی: خواجه نصیرالدین طوسی و امام فخر رازی، سید حسن حسینی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
  ۵. اصطلاحات فلسفه، ضیاءالدین درّی، انتشارات خیام، تهران ۱۳۳۰ هـ.
  ۶. الاشارات و التبیانات، تألیف بوعلی (ضمن شرح اشارات خواجه) انتشارات حیدری، تهران ۱۳۷۹ هـ.
  ۷. الاشارات فی شرح الاشارات، امام فخر رازی، المطبعه الخیریه، المصر ۱۳۲۵ هـ.
  ۸. تجرید الکلام، خواجه نصیرالدین طوسی (نقل از شرح علامه) انتشارات مصطفوی، تهران.
  ۹. تلخیص المحصل، خواجه نصیرالدین طوسی (حاشیه محصل) المطبعه الحسینی، مصر ۱۳۲۳ هـ.
  ۱۰. حل المشکلات فی شرح الاشارات، خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات حیدری، تهران ۱۳۷۹ هـ.
  ۱۱. شرح رساله العلم، اثر خواجه نصیرالدین طوسی، از کتب خطی مجلس شورا، شماره دفتر ۲۴۸.
  ۱۲. شرح منطق اشارات، فخر رازی، نسخه کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران، ش ۳۸-ج.
  ۱۳. طبقات الاطباء، ابن اصیبه - المطبعه الوهیبیه، ۱۲۹۹ هـ.
  ۱۴. فصول، تألیف خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات دانشگاه تهران، خرداد ۱۳۳۵.
  ۱۵. المباحث المشرقیه، امام فخر رازی، انتشارات اسدی، تهران ۱۹۶۶.
  ۱۶. المحصل، امام فخر رازی، المطبعه الحسینی، المصر ۱۳۳۳ هـ.
  ۱۷. منطق التجرید، خواجه نصیرالدین طوسی، (نقل از جوهرالنضید)، انتشارات جاراللهی، تهران، بازار بین الحرمین.
  ۱۸. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلی، تصحیح و تعلیق استاد حسن زاده آملی.